باسمه تعالی

درس شماره:35

۲۳/۱۰/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - تحلیل حقیقت جعل و مجعول

**خبر واحد (استدلال به آیۀ نبأ)**

**تحلیل حقیقت جعل و مجعول**

عرض شد که در این بحث جعل و مجعول سه محور کلی بحث داریم یک محور اینکه اصلاً امر اعتباری چیست؟ حقیقت امر اعتباری چیست؟ خب عرض کردیم می‌توانیم حقیقت امر اعتباری را یک فرض امر حقیقی بدانیم که در اثر این فرض امر حقیقی عناوین انتزاعی مفروضیت تحقق پیدا می‌کند که این عناوین انتزاعی عناوین حقیقی هستند ولی عناوینی هستند که در طول آن فرض تحقق پیدا می‌کنند یعنی عنوانهایی هستند که منشأ انتزاعشان وقتی تحقق پیدا می‌کند آنها تحقق‌شان به تحقق منشأ انتزاع است این یک مرحله است البته در مسئله جعلی که تحقق پیدا می‌کند جعل مثلاً فرض کنید وصیتی که یک شخصی می‌کند وصیت یک امر جعلی است موصی در یک زمان این وصیت را می‌کند این وصیت یک حدوث دارد یک بقاء دارد بقای وصیت گاهی اوقات به این است که موصی هنوز روی آن فرض خودش باقی است گاهی اوقات به این هست که موصی عقلاء برایش بقاء فرض می‌کنند در بعضی مراتب هست که ولو خود موصی از فرض خودش برگشته ولی عقلاء بقاء فرض می‌کنند یا در جاهایی که موصی اصلاً توجه به فرضش ندارد بعضی جاها این هست که موصی بقاءاش به وجود تقدیری فرض است یعنی اگر از او بپرسیم می‌گوید من هنوز فرض دارم این وجوب تقدیری فرض این منشأ بقاء می‌شود مثل فرض کنید وصیت، وصیت شما وقتی وصیت می‌کنید همیشه که التفات به وصیت‌تان ندارید که هِی فرض کنید، هِی فرض کنید، هِی فرض کنید، یک زمان فرض کردید بقاءاش به وجود تقدیری فرض هست یعنی اگر از شما سؤال کنند این فرض را دارید یک جور دیگر این هست که گاهی اوقات بقاءاش مثلاً عقلاء باقی می‌دانند مثل وکالت یا شرعاً عقلاء که

می‌گویم یعنی کسی غیر از فارض حالا عقلاء شرع، مثل وکالت می‌گویند شخصی که دیگری را وکیل کند شرعاً تا وقتی که خبر عزل را به وکیل نرساند وکیل هنوز به وکالت خودش باقی است این ولو من دیگر فرض وکالت ندارم ولو به نحو تقدیری به نحو اینکه اگر از من بپرسند آیا این را وکیل می‌دانی بگویم وکیل می‌دانم اصلاً تصریح هم کرده ابراز هم کرده ولی چون این ابرازش به وکیل نرسیده ابلاغ نشده عقلاء این فرض را باقی می‌‌مانند پس بنابراین در مرتبه اول که امر اعتباری چیست؟ نتیجه بحث این می‌شود امر اعتباری فرض یک امر حقیقی هست و یک حدوثی دارد و بقائی دارد و بقاء این امر یا به بقاء اعتبار هست بالفعل از طرف خود فارض یا بالتقدیر یعنی به این نحو که اگر ملتفت باشد باز هم می‌گوید فرض من موجود هست یا به جهت مثلاً بنای عقلاء یا بنای شرع یا یک خلاصه قانوگذار اعلائی که بر خود آن شخص حکومت دارد و سیطره دارد خب این مرحله اول که مرحله اینکه اعتبار یعنی چی؟ مرحله دوم این است که اعتبارات کلی به چه شکل هست چرا اعتبار بعضی وقتها کلی است خب گفتیم اعتبار از صدق فرض است و فرض به توسط یک تصور قضیه و امثال اینهاست اگر آن قضیه‌ای که ما تصور کردیم قضیه کلیه باشد در نتیجه فرض ما هم کلی می‌شود کلیت فرض به تبع کلیت تصور است و این طور نیست که قهراً انحلال این که در بعضی از کلمات هست متکلّم اصلاً تصورش کأنّ تصور وحدانی است تصورش بسیط است ولی خارجاً یک دفعه این منحل می‌شود نه چون خود متکلّم یک امر عنوان کلی را تصور کرده آن تصورش چون کلی است و جعلش به این تصور کلی تعلق گرفته در نتیجه مجعولش قهراً منحل می‌شود انحلال حکم تابع انحلال جعل است یعنی تابع کلیت جعل است و به صورت قهری نیست خب این بحثی هست که در بحث انحلال باید به آن پرداخته بشود مرحله سوم ـ اینها حالا بحثهایی بود که قبلاً طرح شد ـ مرحله سوم مرحله رابطه بین جعل به نحو قضیه شرطیه و تحقق جزاء عند تحقق الشرط هست

پرسش: تحقق جزاء عند تحقق شرط الان دقیقاً مجعول این است یا مجعول ... پاسخ: حالا همین را می‌خواهیم صحبت کنیم تحقق الجزاء عند تحقق الشرط این را می‌خواهیم ببینیم رابطه‌اش چی هست و چه شکلی است؟

ما برای اینکه از آن بحث کلیت بیرون بیاییم سعی می‌کنیم یک مثالی بزنیم که دیگر جنبه کلیت نداشته باشد کاملاً یک جنبه شخصی است این است که من به وصیت مثال زدم مثلاً شخص موصی می‌گوید «إذا متُ فهذا ملکٌ لزید» یک عین شخصی را وصیت می‌کند برای زید ملکیتش را. خب اینجا می‌بینیم تحلیل این قضیه چیست؟ و آن جعل من به چی تعلق گرفته؟ ما گفتیم اصلاً ملکیت یک امر اعتباری است امر اعتباری است یعنی چی؟ یعنی اگر ما فرض سلطه را بر کسی بکنیم عنوان مفروض السلطه بودن اگر به زید منطبق شد زید عنوان مالکیت می‌گیرد مالکیت زید یعنی مفروض السلطه بودن زید اگر می‌گوییم «إذا متُ فزید مالک لهذا المال» حالا تعبیر را هم این طوری بگوییم که کاملاً منطبق‌تر باشد «إذا متُ فزید مالک للمال»، مالکٌ یعنی چی؟ یعنی مفروض السلطه هست یعنی من سلطه زید را بر این مال در فرض مرگ خودم فرض کردم دیگر از این شفاف‌تر نمی‌توانیم این تعبیر را تعبیر بکنیم فرض من همین الان است ولی مفروض السلطه بودن را بر زید که می‌خواهیم حمل کنیم در زمان مگر زید مفروض السلطه می‌شود یعنی فرض من به ملکیت حین الموت تعلق گرفته نه به ملکیت الان پس بنابراین اگر نگاه به خود فرض کنیم ظرف فرض همین الان است البته حدوثش الان است یک بقائی فرض هم دارد به بقای همان سه شکلی که عرض کردم یا به نحو اینکه خود فارض هنوز التفات تفصیلی به فرضش دارد یا خود فارض به نحو تقدیری و تعلیقی فرضش را ادامه می‌دهد یا عقلاء یا شرع فرض آن را ادامه می‌دهند به یکی از این سه شکل است پس بنابراین ما یک فرضی اینجا داریم این فرض حدوثی دارد و بقائی دارد حدوثش در یک زمان خاصی هست که به آن عملیه جعل مثلاً تعبیر می‌کنیم بقاءاش هم یک بقائی در عالم خودش دارد یک زمانی داریم که این فرض من به آن زمان تعلق گرفته من

ملکیت در زمان بعد از مرگ را فرض کردم طبیعتاً اینکه بعد از مرگ زید به صفت مالکیت متصف می‌شود به دلیل اینکه من این طوری فرض کردم فرض من این شکلی هست مالکیت زید بعد از مرگ یک عنوان انتزاعی هست که منشأ انتزاعش فرض من هست ـ این را توجه بفرمایید اینکه در این جلسات خیلی روی آن تأکید می‌کردیم آن این است که بین احکام امور خارجیه و احکام امور ذهنیه باید فرق گذاشت ما یک علیت در امور خارجیه داریم که یک شیئی، شیء دیگری را ایجاد می‌کند علت و معلول باید در یک زمان باشند ولی یک چیزی شبیه علیت در عالم ذهن داریم مشابه علیت است آن رابطه عنوان انتزاعی با منشأ انتزاع هست منشأ انتزاع هم یک نحوه علیتی برای عنوان انتزاعی دارد ولی این رابطه منشأ انتزاع و عنوان انتزاعی شبیه رابطه علت و معلول در عالم خارج نیست یعنی مثل او نیست که علت و معلول باید در یک زمان باید تحقق پیدا کنند و تقدّم و تأخرشان رتبی باشد مثل حرکت دادن مفتاح و باز شدن در مثل آن نیست بلکه عنوان انتزاعی ممکن است زمانش با زمان منشأ انتزاعش فرق کند منشأ انتزاع الان باشد عنوان انتزاعی در گذشته یا در آینده باشد مکانشان متفاوت باشد

پرسش: در گذشته چطوری می‌شود؟ پاسخ: من فرض می‌کنم که زید قبلاً مالک بوده اشکالی ندارد مالکیت زید را برای قبل انتزاع می‌کنم

پرسش: در خارج نمی‌تواند محقق بشود پاسخ: نه در خارج هم محقق می‌شود دیگر اشکال ندارد فرض می‌کنم مالکیتش را اصلاً حقیقتش همین است حقیقتش

پرسش: زمان فرض است یا زمان مفروض است؟ ... پاسخ: الان فرض می‌کنم ولی عنوان مفروض السلطه بودن برای زید در عالم سابق، من فرضی که کردم

پرسش: ... نمی‌شود در گذشته زمان گذشته تمام شده ... پاسخ: ولو تمام شده باشد فرق ندارد

پرسش: ... پاسخ: نه هیچ فرقی ندارد بین گذشته و آینده عین هم هست من الان فرض کردم فعلیت چیزی نیست فعلیت یک تحقق خارجی ندارد حقیقت بحث ما همین می‌خواهیم این را تحلیل کنیم

پرسش: بالأخره بین آینده و گذشته ... پاسخ: هیچ فرق ندارد من الان فرض می‌کنم زید را مالکیت زید در گذشته را هیچ مانعی ندارد

پرسش: صرف تخیل ... پاسخ: تخیل نیست حقیقت است، یعنی حقیقت به این معناست کما این که قبلاً هم این مطلب را گفتم من اگر یک شیء گذشته را تصور کردم آن شیء گذشته در همان زمان گذشته‌اش به یک صفتی متصف می‌شود صفت متصور بودن شما می‌گویید آن امر گذشته چطوری می‌تواند صفتی به خوش بگیرد پاسخش این است که این صفتها، صفتهای حقیقی نیست صفتهای ذهنی است

پرسش: الان این صفت متصف است ... پاسخ: نه زیدِ در گذشته متصور من است

پرسش: درست است ولی الان ... پاسخ: توجه بفرمایید زید در گذشته متصور است یعنی زید بوصف کونه فی الگذشته متصور من است تصور من فعلی است ولی عنوان متصور بودن که یک عنوان انتزاعی است بر زید در همان زمان گذشته متصف می‌شود

پرسش: یعنی حین کونه موجوداً فی الگذشته و ماضی آن موقع متصور بوده پاسخ: آن موقع چیزی بوده است که تصورش در الان در ذهن من بوده متصور یعنی این، تصور این است تصور را در نظر بگیرید متصور یعنی این: چیزی که تصویر ذهنی‌اش در ذهن من شکل گرفته باشد

پرسش: خب همه چیز می‌تواند باشد ... پاسخ: خب همین است دیگر

پرسش: ولی اینکه این در آینده محل استقرار پیدا می‌کند و یک خصوصیتی به خودش می‌گیرد پاسخ: خصوصیتی نمی‌گیرد به همان شکلی که گذشته متصف می‌شود آینده هم همان است

پرسش: خب آن الان در آینده می‌تواند مثلاً ... پاسخ: تغییر نمی‌کند هیچ تغییر نمی‌کند

پرسش: آثاری برایش بار می‌شود پاسخ: نه حالا آن آثار را شرع دارد بار می‌کند آن آثار را عقلاء دارند بار می‌کنند عقلاء باید چطوری آثار را ممکن است شیئی که در گذشته است اثری همین الان بار کنند اثر الان بار می‌شود کما اینکه اثری که نسبت به آینده هم هست ممکن است الان بار بشود یا آینده بار بشود آن یک بحث، بحث اینکه این فرد چه خاصیتی دارد بله خاصیتش باید از حالا به بعد باشد ولی خود آن را ما می‌توانیم در گذشته فرض کنیم آن هیچ اشکالی ندارد یعنی آن شیئی که در گذشته است شیئی هست که تصویر ذهنی‌اش در ذهن من شکل گرفته است این همین است آن شیئی که در گذشته هست تصویر ذهنی‌اش در ذهن من شکل گرفته است نه آن شیئی که در الان هست نه آن شیء به وصف کونه موجوداً فی الزمن الماضی متصف به وصف صورت ذهنی‌اش در ذهن من شکل گرفته اینها

پرسش: فرمودید عنوان حاج آقا عنوان یک امر متصور فعلی است دیگر یعنی شما دارید این عنوان را فرض می‌کنید پاسخ: نه این عنوان را فرض نمی‌کنیم عنوان همان حقیقی است همان است

پرسش: ... پاسخ: نه یعنی به این معنی بحث ما این است بحث ما اصلاً به تصویر عنوان انتزاعی را بکنیم عنوان انتزاعی من الان که تصویر می‌کنم به وسیله این تصویر من این منشأ انتزاع می‌شود برای یک عنوان انتزاعی بر آن شیء گذشته

پرسش: فرض عنوان انتزاعی ... پاسخ: نه خیر خود عنوان انتزاعی است

پرسش: فرض ملکیت، ملکیت مگر ... پاسخ: نه توجه نکردید نه حقیقة الملکیة فرض الشیء است و این وقتی من می‌توانم فرض کنم شیء را در گذشته این حقیقة الملکیة را ایجاد کردم حقیقة الملکیة چیزی نیست جز فرض کردن پس بنابراین

پرسش: یعنی من می‌توانم بگویم که فلانی را فرض می‌کنیم که از گذشته مالک بوده ... پاسخ: نه فرض می‌کنم مالک بوده فرض می‌کنم از گذشته سلطه تکوینی داشته سلطه تکوینی در گذشته را فرض می‌کنم فرض سلطه تکوینی یعنی ملکیت، فرض سلطه تکوینی، سلطه تکوینی گذشته را فرض می‌کنم خب این کاملاً مقبول است دیگر

پرسش: فرض هم نکنم بالأخره ... پاسخ: نه فرض نکنم ...

پرسش: سلطه ملکیت کجا ملکیت است ... پاسخ: فرض سلطه حقیقی یعنی ملکیت، تا فرض نکرد باشم آن ایجاد نمی‌شود

پرسش: مگر غیر است سلطه حقیقی همان ملکیت است پاسخ: نه خیر! فرض سلطه حقیقی ملکیت است

پرسش: این می‌شود فرض ملکیت دیگر پاسخ: نه خود ملکیت توجه بکنید ملکیت یعنی فرض سلطه حقیقی

پرسش: چرا این فرض را به این اضافه می‌کنید؟ ... پاسخ: حقیقت ملکیت این است مالک یعنی

پرسش: ... پاسخ: ملکیت یعنی چی؟

پرسش: اصلاً در ذهن ما بیاید یا نیاید ما مالک هستیم ... پاسخ: نه خیر نیستید حقیقتش اعتبار است ملکیتی که من دارم ایجاد می‌کنم ملکیتی که فعل من است ملکیتی که با فعل من دارد ایجاد می‌شود تا منی که فارض هستم معتبر هستم

پرسش: این مثلاً فرض کنید جایی است که من می‌خواهم خرید و فروش کنم فلان اما اگر از اول یک شبهه که مالک بود ... پاسخ: مالک بودن خود آن مالک بودن را می‌خواهیم بگوییم یعنی چی؟ یک امر خارجی که نیست یک کسی او را فرض کرده دیگر عقلاء هر کسی می‌خواهد فرض کند عقلائی، شرعی، منِ معتبری

پرسش: ... پاسخ: در این چیزها ما هم یک نوع قانونگذاریم خب بنابراین بحث ما این است

پرسش: فقط یعنی در این جهت ما را از خدا مثلاً منها می‌کنید خدا را بعد چطور حقیقی می‌دانید اگر ملکیت ... پاسخ: خدا مالک حقیقی نیست مالک حقیقی اصلاً خدا مسلط حقیقی است ملکیت به این معنی خلط است مالکیت را به معنای سلطه واقعی گرفتند خدا بله مسلط واقعی است ولی مالک به معنای مفروض السلطه بودن نه خدا مالک حقیقی نیست این خلط است و این حالا ... ما باید برای خدا سلطه فرض کنیم تا خدا مالک بشود و اینکه خدا گاهی اوقات برای خودش سلطه فرض کرده است گاهی اوقات برای خودش سلطه فرض نکرده که بنابراین حق السهم خمس یک ششم‌اش را خدا بر خودش فرض کرده بقیه‌اش را برای خودش فرض نکرده بنابراین یک خلط عجیبی در این بحث شده بین اینکه می‌گویند خدا مالک حقیقی است مالک مشترک لفظی است مالک یعنی آن مسلط تکوینی گاهی اوقات، خب اگر آن باشد بله خدا مسلط تکوینی است ولی اگر مالک یعنی کسی که برایش سلطه فرض کردیم در عالم اعتبار، خدا نه مالک حقیقی نیست بستگی دارد که بر خدا خود خدا مالکیت فرض کرده باشد یا فرض نکرده باشد در بعضی چیزها مالکیت فرض کرده مثل مثلاً منذور له، منذور را خدا بر خودش فرض می‌کند، خمس، حج «لِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ» و امثال اینها، اینها چیزهایی هست که خدا بر خودش فرض کرده ولی اگر فرض نکند خب نه مالک

پرسش: یعنی بین مالکیت و آن اصلی که خدا به وجود آورده کأنّ خلط شده ... آن چیزی هم که آن را خدا به وجود آورده ولی مالکش نیست به قول فرمایش شما پاسخ: بله مالک به معنای مفروض السلطه بودن یک امری است که وابسته به

فرض خداست اگر خدا فرض کرده باشد ایجاد می‌شود فرض نکرده باشد ایجاد نمی‌شود و در همه اشیاء هم نیست خدا همه اشیاء را برای خودش

پرسش: می‌شود گفت خدا نسبت به همه چیز سلطه دارد ولی در آنجا‌ها اجازه به ما داده استفاده کنیم پاسخ: نه اجازه نیست بحث سلطه تکوینی است آن سلطه‌ای که خدا دارد سلطه تکوینی است ولی آن سلطه‌ای که اسمش مالکیت است سلطه تکوینی نیست فرض السلطه است و ا نیست فرض السلطه را در بعضی جاها کرده در بعضی جاها نکرده. آن که موضوع اثر هست خدا آن را موضوع اثر قرار داده سلطه تشریعی است یعنی فرض السلطه تکوینی است آن را حالا در یک جایی فرض کرده یک جایی فرض نکرده آن چیزی که برای خودش فرض کرده مالکش است من بدون اجازه خدا و آن کسی که وکیل خداست که معصوم در زمین خلیفة الله است این خلیفة الله که می‌گوییم خلیفة الله تشریعی است یعنی به عنوان وکیل ولیّ اموال، ولایت دارد بر اموال

پرسش: پس سلطه تکوینی هیچ چیزی نمی‌آورد پاسخ: سلطه تکوینی هیچ کاری ندارد چیزی ندارد کاری به تشریع ندارد

پرسش: یعنی ما نیاز به اذن از خدا نیستیم ... پاسخ: نه. آن یک بحث دیگر است که عقل انسان که چیز می‌کند آنها یک بحثهای دیگر است حالا آنها بماند.

خب پس بحث ما این هست که حقیقت اعتبار یک فرضی است که این فرض می‌تواند منشأ بشود که یک شیئی در گذشته یا در حال یا در آینده به یک وصفی متصف بشود آن وصف ممکن است اسمی داشته باشد و آن وصفی که به وسیله آن فرض تحقق پیدا می‌کند آن ممکن است منشأ اثر باشد یعنی موضوع برای احکام عقلاء، احکام عقل و احکام شرع باشد. این از این مطلب. خب پس بنابراین ما حالا تحلیل بکنیم

پرسش: پس اگر یک کسی هیچ سلطه‌ای هم نداشته باشد تکویناً ما می‌توانیم ملکیت ... پاسخ: بله اشکالی ندارد

پرسش: یعنی عملاً ... پاسخ: بله هیچ اشکالی ندارد بحث اینکه عمل خارجاً این کار تحقق پیدا نمی‌کند چون این فرضها برای رسیدن به امور واقعیه است آنها یک بحث دیگر است بحث لغویت، بحث محصصی آنها یک بحثها دیگر است که حالا فرض کردید که ثم ماذا؟ چه خاصیت دارد این باید این فرضها برای رسیدن به یک اهداف تکوینی باشد آنها یک مرحله دیگری است که آن بحث را فعلاً کار نداریم.

پس بنابراین اگر من گفتم «إذا متُ فزید مالک لهذا المال» معنایش این است «إذا متُ فزید یصیر مفروض السطلة علی هذا المال» صدق این قضیه مادامی است یعنی به این معنی که تا وقتی که فرض موجود است این قضیه شرطیه هم صادق است حالا بقای فرض یا حقیقتاً هست به جهت آن شکلی که در مورد بقای فرض عرض کردم آن را هم در نظر بگیرید. خب حالا این را داشته باشید وقتی یک چنین قضیه‌ای تحقق پیدا و این قضیه صادق بود یک شیئی را ما اینجا می‌توانیم بگوییم صادق است آن ملازمه بین موت موصی و مالکیت زید. درست است دیگر بین ... این مالک بودن زید در زمان مرگ تحقق پیدا می‌کند ولی ملازمه بین مرگ موصی و مالکیت زید این ملازمه همیشه هست البته همیشه هست به تبع صدق قضیه، مادام کون القضیة صادقاً که خود آن قضیه چون مادامی است خود آن قضیه «إذا متُ فزید یصیر مفروض السلطة» آن چون مادامی است ملازمه‌اش هم مادامی است

پرسش: یعنی قضیه کلیه‌اش جدای از این اصلاً وصیت است ... پاسخ: نه حالا من این وصیت را دارم می‌گویم این وصیت

پرسش: یعنی اگر این آقا وصیت نکرده بود این عنوان اینکه اگر اگر کسی وصیت ... پاسخ: نه به آنها کار نداریم بحث نفوذ شرعی‌اش را نداریم

پرسش: ... پاسخ: نه قبل از اینکه وصیت کند نه ملازمه نبود

پرسش: هر کسی وصیت کند ... پاسخ: نه هر کسی وصیت کند نه این وصیت خاص ... نه آن قانون کلی را کار نداریم اصلاً کلیت را کنار بگذارید ما این وصیت شخصی را در نظر داریم می‌خواهیم بگوییم من اینجا مثال را کاملاً شخصی کردم برای تحلیل این قضیه شخصی

ببینید در واقع بین موت موصی و مالکیت زید یک ملازمه‌ای وجود دارد این ملازمه هم مادامی است البته این ملازمه در زمان مرگ تحقق پیدا نمی‌کند ولی مادام کون الموصی باقیاً علی وصیته و بانیاً علی ... اگر موصی از وصیت خودش رفع ید کرد

پرسش: درست است ما فکر کردیم قبل از وصیت هم حتی بوده ... پاسخ: نه این را نمی‌گوییم به وسیله این وصیت این ملازمه ایجاد می‌شود مادام کون الوصیة موجودة این یک چیزی هست که این شکلی نیست که بعد از اینکه

پرسش: همین طور که مثلاً می‌گوییم که بقای فرض به آن اعتبار عرف یا عقلاء یا شرع است خود این ... پاسخ: این ملازمه امری اعتباری نیست این ملازمه خودش حقیقی است اصلاً. طرف ملازمه اعتباری است آن مالکیت زید اعتباری است ولی این ملازمه دیگر حقیقی است ولی اینکه ما می‌گوییم این ملازمه صدقش مادامی است به اعتبار این که طرف ملازمه مادامی است چون مالکیت زید مادام کون الوصیة موجود‌ة هست چون طرفش مادامی است در نتیجه ملازمه مادامی می‌شود والّا خود ملازمه را چیز نمی‌کنیم حالا در ادامه در مورد همین می‌خواهم صحبت کنم

پرسش: همین را می‌گوییم معلول است ... پاسخ: حالا اجازه بدهید

پرسش: حالا بعداً اگر این طرف احیاناً زنده شد نباید تردید کنیم که دیگر ملکیت برمی‌گردد در حالی که به هر کی بگوییم نمی‌گوییم ملکیت مال مالک جدید است یا مالک قبلی است؟ ... پاسخ: این به خاطر اینکه بحث این هست که تا جایی که، تا زمانی که من مُرده باشم این چیز را فرض کرده

پرسش: حالا بعداً طرف مثلاً فرض کنید که ... پاسخ: به خاطر همین است به خاطر همین که مالکیتش به خاطر همین مادامی بودنش است

پرسش: الان که طرف زنده شد پاسخ: دیگر متُ صدق نمی‌کند دیگر

پرسش: خب پس خود این مالک باشد دیگر همین مالک قبلی ... پاسخ: متُ دائمی اگر چیز کرده باشیم بستگی دارد متُ را چی بگوییم حدوث متُ منشأ باشد یا بقاءش را فرض کرده باشیم این بستگی به نحوه فرض است یعنی إذا حدث الموت موضوع است؟ یا إذا حدث الموت و کان الموت بقایا؟ آنها دیگر بستگی دارد چطوری ... علتی هم که شک می‌کنیم چون نمی‌دانیم إذا متُ به نحو حدوثی است یا بقایی است؟ اینها حالا خیلی در بحث دخالت ندارد

اجازه بدهید یک نکته دقیقی اینجا می‌خواهم عرض بکنم این نکته را توجه بفرمایید آن این است که: ما گاهی اوقات یک ملازمه تکوینی ملازمه بین دوتا امر تکوینی وجود دارد بین موت موصی، موت یک نفر مثلاً و سلطه تکوینی زید اگر یک ملازمه‌ای وجود داشته باشد فرض کنید که این آقای موصی نسبت به زید اجازه رفتار نمی‌دهد تا وقتی که موصی زنده است جناب زید هیچ کاری نمی‌تواند انجام بدهد بعد از اینکه موصی مُرد زید آزاد می‌شود سلطه پیدا می‌کند فرض کنید که یک کسی تحت سلطه یک کسی هست هیچ کاری نمی‌تواند انجام بدهد دست و بالش بسته است باید آن طرف بمیرد تا آن بتواند کاری انجام بدهد خب این گاهی اوقات هست گاهی اوقات منشأ سلطه پیدا کردن تکوینی یک شخص موت دیگری است خب ما می‌توانیم بگوییم بین موت فلان آقا و سلطه تکوینی زید ملازمه هست خب این ملازمه حقیقی را، این ملازمه‌ای که بین موت موصی و سلطه تکوینی زید هست اگر این ملازمه را فرض کنیم آیا همان اثری که با فرض سلطه ایجاد می‌شد این اثر هم ایجاد می‌شود؟ یعنی شما تحلیل‌تان در حقیقت ملکیت فرض و سلطه بود یعنی فرض آن جزاء نه جزاء را فرض نکنید ملازمه را فرض کنید بگویید که بین مرگ موصی و سلطه تکوینی زید که ملازمه حقیقی گاهی اوقات وجود دارد ما این ملازمه را فرض می‌کنیم فرض می‌کنیم بین موت

موصی و سلطه تکوینی زید ملازمه‌ای باشد آیا این را می‌توانید این طوری تصویر کنید؟ پاسخ مطلب این است که مانعی ندارد که ما چنین تصویری بکنیم ولی مشکل ما این هست که عقلاء بر این فرض ملازمه اثری بار نکرده‌اند مالکیت به معنای مفروض السلطه بودن هست که آن جزاء هست اسم مالکیت را بر این گذاشته‌اند حالا اگر فرض الملازمه خودش اثری داشته باشد خب عیب ندارد بار کنید ولی مطلبی که هست

پرسش: ؟؟؟ تعلیقی مثلاً؟ پاسخ: نه یک چیزی. مثلاً کسی که ملازمه در جایی که ملازمه وجود داشته باشد فرض این ملازمه اسمی داشته باشد می‌شود تصویر کرد ولی خارجاً این نیست یعنی آن چیزی که ما در عالم خارج داریم آن سلطه را وقتی فرض کردید شخص مالک می‌شود گاهی اوقات آن سلطه را همین الان فرض می‌کنید گاهی اوقات آن سلطه را در یک زمان خاص و در یک شرایط خاصی فرض می‌کنید پس این طور نیست که ملازمه خودش یک امر، ملازمه حقیقی را ما بخواهیم فرض کنیم اثر داشته باشد. نه این اثری ندارد مگر ملازمه بین موت موصی و سلطه تکوینی زید یک تعبیر عرفی باشد از اینکه من آن سلطه تکوینی را برایش فرض کردم از جهت اثباتی ما ممکن است این را یک تعبیر عرفی باشد برای بیان همان حقیقتی که فرض سلطه را برای زید اگر در زمان مرگ موصی من اعتبار می‌کنم برای بیان این می‌گویم کأنّ ملازمه را من فرض کردم اگر بیان عرفی بخواهید بر آن تعبیر کنید عیب ندارد ولی آن چیزی که منهای جهت اثباتی و تعبیری بخواهیم بسنجیم آنکه حقیقت ملکیت را ایجاد می‌کند این است که من سلطه را برای زید فرض کنم در هر زمانی که سلطه را برای زید فرض کردم زید همان زمان مالک می‌شود و اثر ملکیت هم برایش بار می‌شود پس بنابراین این طور می‌خواهم عرض بکنم شما اینکه شهید صدر تعبیر می‌کند که مرحله جعل را مجعول بالذات می‌گیرد مرحله فعلیت را مجعول بالعرض می‌گیرد اگر بخواهیم تعبیر بکنیم عکسش روشن‌تر است یعنی ما در واقع آن چیزی که ابتداءً جعل به آن تعلق می‌گیرد به همان مرتبه آن جزاء است

یعنی من مفروض السلطه بودن زید در زمان مرگ را وقتی جعل کردم اعتبار کردم او ابتداءً جعل می‌شود بله در طول او یک ملازمه‌ای بین مرگ و مفروض السلطه بودن تحقق پیدا می‌کند حالا شما بگویید این ملازمه با او همدوش هم هستند در آن واحد ایجاد می‌شوند خب حالا آن یک جور دیگر است اگر بخواهیم بین اینها تقدّم و تأخری قائل بشویم یکی‌شان را مجعول حقیقی بدانیم یکی‌شان را مجعول بالذات یکی‌شان را مجعول بالعرض. مرحله‌ای که ایشان مرحله فعلیت می‌داند او مجعول بالذات است چون فرض این است که یک جعل داریم خود جعل یک امر حقیقی است ایشان نمی‌گوید جعل بالذات، مجعول بالذات، توجه بفرمایید بحث سر این نیست که ... ما یک منشأ انتزاع داریم منشأ انتزاع جعل من است علی أی تقدیر جعل من آن حقیقی است از این جعل من دوتا مجعول اینجا تحقق پیدا می‌کند یکی اینکه مفروض السلطه بودن زید در هنگام مرگ تحقق پیدا می‌کند یکی ملازمه بین مرگ و مفروض السلطه بودن تحقق پیدا می‌کند

پرسش: این خلط بین اصطلاح شده چون بدون واسطه ... پاسخ: نه ایشان تصورش این بوده که کأنّ اول ملازمه جعل می‌شود بعد آن جزاء‌جعل می‌شود در حالی که عکس قضیه است

پرسش: یعنی اگر ما اول بگوییم در فرض بین علت و معلول اولاً فاصله هیچ اشکالی ندارد و از آن طرف مقصود بالاصاله آن معتبر هم آن مفروض السلطه بودن است آن وقت دیگر هیچ اشکالی ندارد بگوییم آن مجعول است ... پاسخ: بله آن که در واقع مجعول بالذات است آن مرتبه فعلیت است بر عکس است حالا شما بگویید آن دوتا اصلاً مثل هم‌اند پس بگویید هر دوشان مجعول است بالذات‌اند

پرسش: یعنی می‌خواهید بگویید چون می‌خواسته بیرون را جعل کند این وسطی را جعل کرده مجعول اول را؟ مجعول را برای چی؟ ... پاسخ: مجعول اول یعنی چی؟ یک چیز بیشتر جعل نکرده

پرسش: همان فرض را می‌گویید دیگر پاسخ: فرض که امر حقیقی است یعنی بحث این است که ما اینکه شارع فرض می‌کند دوتا عنوان انتزاعی تحقق پیدا می‌کند یکی اینکه زید در زمان مرگ مفروض السلطه می‌شود این یک یکی اینکه بین مرگ زید و مفروض السلطه بودن ملازمه تحقق پیدا می‌کند

پرسش: ظاهراً همه اینها یک فرض‌اند ... پاسخ: عیب ندارد شما یک جوری این را بگویید اصلاً یکی‌اند

پرسش: من در آن واحد طرفین را فرض می‌کنم ملازمه را هم فرض کردم ... پاسخ: نه ملازمه را فرض نمی‌کنم نه ملازمه دیگر فرض نمی‌شود ملازمه تحقق پیدا می‌کند یعنی چون من جزاء را در زمان شرط تحقق دادم پس ملازمه تحقق پیدا می‌کند

پرسش: الان چطوری اعتبار می‌کنم؟ پاسخ: من اعتبار می‌کنم مفروض السلطه زید در زمان مرگ را اعتبار می‌کنم

پرسش: می‌گویم این باشد، این باشد؟ مثل ... پاسخ: همین را من دارم می‌گویم فرض الملازمه نیست این بحثی که آوردم برای این بود من ملازمه را فرض نمی‌کنم جزاء را فرض می‌کنم جزای حقیقی را در زمان شرط فرض می‌کنم به تبع ملازمه بین ... آن چیز می‌شود یعنی ما یا باید بگوییم که هم ملازمه هم تحقق جزاء عند تحقق شرط در آن واحد تحقق پیدا می‌کند

پرسش: آن عینت ندارد این همان است ... پاسخ: این همانی نیست اینها آنکه تصور می‌کنم آن که هست جعل اصلاً ابتداءً تعلق می‌گیرد به جزاء عند تحقق الشرط و در طول این، این ملازمه از این انتزاع می‌شود یعنی نتیجه این مطلب این است که ما می‌دانیم بین اینها ملازمه هست

پرسش: کشف می‌کنیم ملازمه را ... پاسخ: کشف نه همین است یک عنوان انتزاعی است یعنی من می‌خواهم بگویم که ... حالا این دیگر خیلی گذشت

پرسش: ما الان کشف می‌کنیم ... پاسخ: کشف نیست نه ملازمه نبوده کشف نمی‌کنیم که چه کشفی؟ ملازمه یک عنوان انتزاعی دیگری هست در طول آن عنوان انتزاعی این را می‌خواهم بگویم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»